

خلاصہ شدہ

۹۶۴
۵

دوپیرزن
نویسنده: ولماؤلیس

ترجمہ: مینو بیدلی



Wallis, Velma

ولیس، ولما

دو پیر زن / نویسنده ولما ولیس؛ ترجمه مینو بیدلی. -- مشهد:
دانشوران نوس، ۱۳۸۴.
۸۸ ص. مصور.

ISBN: 964- 8078- 07-6: ۵۵۰۰ ریال

Two old women

عنوان اصلی:

an Alaska legend of betrayal, courage and survival

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا،

۱. افسانه ها و قصه های سرخپوستی، ۲. افسانه ها و قصه های آلاسکایی،

الف. بیدلی، مینو، ۱۳۷۴ - مترجم. بد. عنوان.

۳۹۸/۲۰۸۹۹۷۲ E۹۸/۵۴۷۲

۸۳-۴۲۰۹۱

۱۳۸۴

کتابخانه ملی ایران



انجمن دانشوران

مشهد، بلوار سجاد، نبش یاسمن، انجمن فارغ التحصیلان دانشگاههای مشهد، تلفن
و نمابر ۷۶۱۷۹۹۲ پیام نگار: daneshvarantoos@yahoo.com

نام کتاب: دو پیر زن

نویسنده: ولما ولیس

مترجم: مینو بیدلی

نوبت چاپ: اول

حروفچینی و صفحه آرایی: فاطمه عطایی

لیتوگرافی: شیرنگ، تلفن: ۰۵۱۱-۸۴۲۷۹۲۰

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی

قطع: رقعی (۸۸ صفحه)

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۲۰۰ قیمت ۵۵۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ است. شماره شابک: ۹۶۴-۸۰۷۸-۰۷-۶

فهرست مندرجات

صفحه

عنوان

۵		دبیاچه مترجم
۶		مقدمه
۸		بخش اول: گرسنگی و سرما قربانی می گیرد
۱۷		بخش دوم: بگذار در حال تلاش بمیریم
۲۴		بخش سوم: یادآوری مهارت های گذشته
۳۲		بخش چهارم: سفر رنجبار
۵۰		بخش پنجم: ذخیره کردن انباری پر از ماهی
۵۹		بخش ششم: فلاکت در بین افراد قبیله
۶۶		بخش هفتم: سکوت می شکند
۷۵		بخش هشتم: شروع تازه
۸۳		راجع به قبیله گویچ این
۸۶		درباره نویسنده

این کتاب را به همه سالمدانی که می شناسم تقدیم می کنم، کسانی
که با فرزاندگی، دانش و بی همتایی خود بر ذهن من تأثیرگذار بوده اند.

ولما ولیس

ترجمه این کتاب را به فرزندانم: مهسا، مزدا، عسل، اسفندیار و همه
جوانان و نوجوانان میهنم تقدیم می کنم.

مینو بیدلی

دیباچه مترجم

داستان زیبا، جذاب و پرمحتوای «دو پیرزن» را ولماولیس نویسنده آلاسکایی نوشته است. نویسنده این داستان را از یک افسانه قدیمی سرخپوستان آلاسکا الهام گرفته که در کودکی مادرش برای او نقل کرده بود. این قصه چنان تأثیر ماندگاری بر ذهن و روح او گذاشت که هرگز از خاطرش نرفت و بعدها به کمک ذهن خلاق خود از آن داستانی آفرید که به صورت کتابی جذاب و پر فروش به جهان عرضه شد. کتاب «دو پیرزن» تاکنون به زبانهای زیادی ترجمه شده است.

من تصادفاً به آن برخورددم و به خاطر ارزش قصه و حس کنجکاری همیشگی خودم به سرزمینها و فرهنگهای نا آشنا از خواندن آن لذت بردم و تصمیم به ترجمه آن گرفتم.

این گونه قصه های بومی موجب رابطه بین فرهنگی با دیگر فرهنگهای جهان می شوند و ارتباط تمدن ها را از طریق درک احساسات مشترک بشری میسر می سازند. انسانها از هر نژاد و متعلق به هر دوره از تاریخ که باشند علی رغم تفاوت های بسیار در رویارویی با مشکلات، امیدها و ناامیدیها، شادیها و رنجها احساسات مشترکی دارند و همین احساسات مشترک، زبان قابل درک بین همه آنهاست. چنانکه پیام این دو زن سالمند سرخپوست آلاسکایی از ورای افسانه و حقیقت، از ورای هزاره ها و از ورای فاصله های مکانی همان است که سعدی می فرماید: زکوشش به هر چیز خواهی رسید و، در نهایت: «لیس لیلانسان الا ما سعی».

مینو بیدلی

مقدمه

هر روز پس از جمع آوری چوب به چادرکوچکمان برمی گشتیم، چادر بر ساحل رود پورکوپین^۱ و در محل تلاقی آن با رود یوکن^۲ قرار داشت. ما داخل چادر روی رختخوابها می نشستیم و مادر برای ما قصه می گفت آن موقع گرچه من دختر بالغی بودم ولی هنوز مادر برایم قصه می گفت تا به خواب روم!

شبی مادرم قصه ای نقل کرد که برای اولین بار می شنیدم؛ داستانی درباره دو پیرزن و مبارزه آنها با مشکلات. علت یادآوری این داستان هم آن بود که، آن روز طبق معمول دوش به دوش با مادر برای سوخت زمستانی، چوب جمع می کردم و درشگفت بودم که مادر با بیش از پنجاه سال سن، داشت هنوز کارهای سخت انجام می داد. مثل بیشتر افراد همسن و سالش تسلیم پیری و مشکلات آن نشده بود. به یاد مادر بزرگ افتادم که او هم تا دم مرگ کار می کرد. به مادر گفتم دلم می خواهد وقتی که پیر شدم مثل تو باشم.

مادر از اینکه می توانست با مشکلات پیری دست و پنجه نرم کند و از پس همه کارهای سخت و سنگین زندگیش که گاه برایش رنج آور هم بود برآید احساس غرور می کرد. علت به یاد آوردن داستان آن دو پیرزن هم همین بود چون با حال و هوای مادر خیلی تناسب داشت. بعدها من این داستان را که سخت تحت تأثیر آن قرار گرفته بودم، در کلبه زمستانی مان نوشتم.

این داستان نه تنها درسهایی به من آموخت که بتوانم بعد در زندگیم به کاربندم

بلکه داستانی بود راجع به مردم و گذشته خودم. من چیزی را به دست آورده بودم که می توانستم ادعا کنم مال من است.

داستانها هدایایی هستند از طرف بزرگترها به جوانان، که متأسفانه در این روزگار مشتاقان کمی دارد. امروز آهنگ شتابناک زندگی نوین و تلویزیون اوقات جوانان مارا پر کرده است.

شاید فردا گروه انگشت شماری از نسل امروز را ببینیم که با حکمت نهفته در داستانهای عامیانه و شفاهی نسلهای گذشته آشنا شده، درک کرده و به یاد سپرده باشند تا از این طریق گذشتگان، مردمشان و درنهایت خودشان را بهتر بشناسند. متأسفانه گاهی داستانهای مربوط به فرهنگی خاص را افرادی با فرهنگی متفاوت، به غلط ترجمه و تفسیر می کنند که نتیجه تأسف آور است، گاهی هم داستانهای عامیانه را داستان تاریخی تصور می کنند درحالی که این گونه داستانها اصلاً جنبه واقعی ندارند. داستان دوپیرزن مربوط به زمانهای بسیار دور است زمانی پیش از ورود فرهنگ غربی در میان ما، این داستان نسل به نسل و دهان به دهان به مادرم و بعد هم به من رسیده است. وقتی داستان را می نوشتم تخیل خلاقم را به کار گرفتم، اما مضمون اصلی همان چیزی است که منظور مادرم بود. یعنی بشر برای کار، فعالیت و خلاقیت هیچ محدودیتی ندارد حتی محدودیت سن و سال.

در این دنیای بزرگ و پیچیده هر فرد دارای توان بالقوه حیرت آور و عظیمی است اما این موهبت پنهان بندرت به عرصه ظهور می رسد مگر برحسب تصادف و تقدیر.

ولماولیس